



بهمنی که دوباره می آید
بهروز آرمان

behroozarman@yahoo.com
www.b-arman.com

"اگر سلطان می توانست در اقصی ایالات کشور خویش با فرامین شفاهی و یا کتبی و بدون این که نیروی نظامی به کار برد، حکام و جانشینان خویش را معین کند و یا تغییر دهد، این پیروزی بزرگی برای اصل سلطنت شمرده می شد که بالاتر از آن ممکن نبود... سلطان فقط آنگاه در امور فلان یا بهمان ایالت مداخله می کرد که شکایتی از حاکم به دست او رسیده باشد و یا عصیان و اغتشاشی در آن ایالت وقوع یافته باشد که حاکم از عهده ی فرونشاندن آن بر نیاید."

آنچه "پارتولد" تاریخ شناس برجسته ی خاور، پیرامون زمامداری خلفای اسلامی در ایران می نویسد، تنها به گذشته باز نمی گردد. در آن برش، خلفا همچون امروز، از حضور مخالفین در بغداد بیم داشتند و ناراضیان را در محل یا نیرنگ "به قتل می رساندند و از سر راه خویش بر می داشتند". رابطه ی میان "بالا" و "پایین"، دلیل نبود رابطه ی ارگاتیک متقابل و دشمنی ایرانیان با عرب ها، سست بود، و با سیستم دیوان سالاری اشرافی-ساتراپی ساسانی، فاصله ی فرسنگی داشت. برآیند آن، شورش های بی گسست و خونین، در پهنه ی خلافت بود. انقلاب بهمن اگر چه در ادامه ی انقلاب مشروطه و جنبش نفت، پدیدار شد، ولی در روند رشد خود، چالش برای نوزایی اجتماعی-اقتصادی و چیرگی بر پس مانده های نظام فنودالی-قرون وسطایی را، با کوشش برای از میان برداشتن یک راهبند بزرگ تاریخی-فرهنگی، در هم آمیخت. روشنترین نمود این درامیزی را که شوربختانه از سوی پاره ای از روشنفکرانمان نادرست ارزیابی شده است- می توان در شعار "استقلال، آزادی، «جمهوری ایرانی»" (یا جمهوری «غیراسلامی»)، جست و جو کرد. به گفته دیگر، نوزایی نوین در ایران، یا "آغاز عصر خرد" -به گفته ی ویل دورانت-، خواسته یا ناخواسته، با "خردگرایی" پیش از اسلام ایرانیان، پیوندی همه سویه خورده است. نگاهی به انقلاب بهمن، پاره ای از بن بست های سامانه اسلامی-که بازسازی خلافت های پیشین نیز هست-، روشنتر می کند.

سامانه ی اسلامی، "خلفای" تازه می زاید

رویدادهای پس از سال 57 تا پایان جنگ ایران و عراق را، علیرغم انتظار توده ها و کوشش نیروهای ملی و دمکرات برای دستیابی به آماج های انقلاب مشروطه و رنسانس اجتماعی-اقتصادی، می توان در خطوط عمده، در چارچوب رخدادهای سال های 1320 تا 1332 ارزیابی کرد. با این تفاوت که، پس از برکناری رضاشاه، پسرش به عنوان جانشین در دستگاه نوین نقش بازی کرد و بعدها "شاهنشاه" شد، در حالی که انقلاب بهمن با راندن شاه و دستگاه خودکامه اش، بافت زمامداری را رادیکال دگرگون کرده بود. ساختار نوین اما، در حال زایش "خلفای" نوینی بود.

در انقلاب بهمن، بر خلاف دهه ی بیست، تغییر در حاکمیت نه از خارج، بلکه به گونه ی عمده از درون کنش ها و واکنش های داخلی صورت گرفته بود. این دگرگونی های نوین، علیرغم تاثیر گذاری عوامل خارجی در پشتیبانی از گروهی در برابر گروهی دیگر، به طور عمده بازتاب تضادهای داخلی جامعه ی ایران بود، و جمهوری برخاسته از آن، که نظام پادشاهی را برای نخستین بار از پهنه بیرون رانده بود، زیر رهبری سیاسی-دینی خمینی اداره می شد. سامانه ی نوین، به طور عمده از سوی نیروهای ناسیونال-سنتی سمت و سو می گرفت. همگرایی انقلاب بهمن با دوران مشروطه و جنبش دهه ی سی، در آن بود که بافت زمامداری قطعاً روشن نشده بود و هنوز يك جریان سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، رهبری تمامی ارگان ها و نهادهای سیاسی و قانونی را در اختیار مطلق خود نداشت. همین پیش زمینه ها، مانند دو برش گذشته، به رشد و نمو فعالیت های سیاسی گسترده در جامعه یاری رساندند. وجود این شرایط، خود بازتابی بود از حضور گسترده ی همه ی نیروهای سیاسی از راست و میانه و چپ در سرنگونی شاه. با این وجود، گرایش های انحصاری و تندروانه ی اسلامی، پیش از سرنگونی شاه و در جریان مبارزات سال های انقلاب نیز، در میان پاره ای از نیروهای سیاسی مشاهده می شد.

نبرد برای در دست گرفتن گلوگاه ها

در آغاز انقلاب، يك رشته عوامل بر تقویت موضع خط امامی ها تاثیر گذاشت. نخست، موضع گیری های خمینی بود. از آنجا که روحانیت از تجربه ی عملی زمامداری برخوردار نبود، در آغاز، بناچار تکنوکرات های مذهبی و آموزش دیده در باختر و ایران -زیر کنترل "رهبر"- به کار گرفته شدند، اما با بروز گرایش های لیبرالی در میان آنان و

کوشش برای کم کردن نفوذ روحانیون در دستگاه زمامداری و گلوگاه های اقتصادی، دشمنی میان این نیروها و خط امامی ها (که بیشتر از روحانیون بودند) افزایش یافت. خمینی در آغاز انقلاب در مورد آنان کم و بیش مواضعی روشن گرفت و در جهت اجرای حکومت ولایی، گامی وزین به پیش برداشت.

گروگان گیری کارمندان سفارت امریکا در تهران و بروز تنش های تند سیاسی با این کشور، و نیز "انقلاب فرهنگی"، حرکت های دیگری بودند که کوشش اصلاح طلبان اسلامی برای دستیابی به قدرت و کاهش تنش ها را با دشواری های تازه روبرو ساختند.

جنگ ایران و عراق را شاید بتوان تعیین کننده ترین عامل برای رشد جریان های «خط امامی» و کاهش توان ناسیونال سنتی های اصلاح طلب در پهنه ی سیاسی و اقتصادی کشور ارزیابی کرد. در پرتو جنگ، توجه از مسائل داخلی به دشواری های خارجی برگردانده شد و به بهانه ی دفاع از سرزمین مادری، هر گونه مخالفت با انحصار طلبی، به مثابه ی دشمنی با "امت اسلامی" و همدستی با دشمن خارجی قلمداد شد و مورد سرکوب قرار گرفت. افزون بر جنگ که در پیدایی آن، سیاست های انحصارهای بین المللی و بویژه میلیتاریستی نقش بازی کردند، یک رشته اقدامات، مانند تلاش برای حمله نظامی (رویداد طیس)، برقراری تحریم های اقتصادی بر علیه ایران، و بلوکه کردن دارایی های کشور در امریکا، عملاً توده ها را هر چه بیشتر به موضع پشتیبانی از خط امامی ها در برابر فشارهای «دشمن بزرگ خارجی» سوق دادند. در پایان جنگ، عملاً نقش نیروهای نظامی در ساختار اسلامی به گونه ی چشمگیری افزایش یافته بود.

گذشته از دگرگونی هایی در زمینه ی نظامی گری، چگونگی پیوند میان دستگاه زمامداری با طبقه ها و لایه های اجتماعی نیز پس از پایان جنگ دستخوش نوسان هایی شد. پاره ای از این نوسان ها به چگونگی پیدایش جمهوری اسلامی و نقش حزب ها و سازمان ها و گروه های نماینده ی لایه های گوناگون اجتماعی، که قبلاً بیشتر در بیرون از حاکمیت قرار داشتند، در پیوند بود. بخش دیگر، به ویژگی های اندیشه ای و برنامه ای و سازمانی گروه هایی از جناح ناسیونال سنتی باز می گشت، که در پروسه ای چند ساله، به عامل تعیین کننده در سیر رویدادهای ایران، فرارویدند.

بازتاب حضور گسترده ولی کوتاه مدت جریان های سیاسی گوناگون پس از انقلاب، پیدایش نهادهای توده ای چندی بود که در درازای زمان در درون-مایه ی مردمی آنان تحول منفی رخ داد. در این نهادها، مانند جهاد سازندگی، هنوز تا چندی رگه های مردمی کمرنگی آشکار بود.

از دیگر سو، در سیستم زمامداری نیز در پهنه های دولتی، اداری، قضایی، نظامی و امنیتی نسبت به دوران شاه دگرگونی هایی پدید آمد، و علیرغم وجود سیستم مرکزی و فشرده ی حاکمیت، گذشته از امور قضایی و نظامی و امنیتی، در بخش های دولتی و نیمه دولتی و ارگان های قانون گذاری، چرخش هایی به سوی سهیم کردن ظاهری و مشروط مردم در تصمیم گیری ها، به چشم خورد.

همانند انقلاب مشروطه و پاره ای از انقلاب های ناکام جهانی، دگرگونی روبنایی و رادیکال سال 57، در درون-مایه ی مناسبات تولیدی تغییر چندانی ایجاد نکرد، ولی در پیامد آن، از یک سو، نهاد های سیاسی نوین با دستگاه دولتی و سیاسی و حقوقی ویژه ی خویش پدید آمدند، و از سوی دیگر، اندیشه ها و دیدگاه های نوینی، زاده شدند. در همین راستا، پاره ای از عناصر روبنایی پیشین نیز با دگرگونی هایی به خدمت دستگاه تازه درآمدند: مانند ارتش و وزارت خانه ها و اداره ها.

در روند چیرگی ناسیونال سنتی های تندرو یا خط امامی ها ("خودی های" آنگاه)، گام به گام نه تنها دولت، مجلس، دادگستری، ارتش، ژاندارمری و سازمان های امنیتی، زیر رهبری این بخش قرار گرفتند، بلکه رسانه های گروهی، سیستم آموزشی و سازمان های برخاسته از انقلاب مانند جهاد سازندگی نیز در چارچوب خواست های دستگاه زمامداری تازه، جهت گرفتند.

سازمان ها و حزب هایی که با دگرگونی های تازه انطباق نداشتند، یا از پهنه ی سیاسی بیرون رانده شدند، و یا در ساختار سازمانی و برنامه ای آنان چنان دگرگونی هایی رخ داد که در خدمت دستگاه نوین عمل کنند و تهدیدی جدی برای موجودیت نظام ایجاد نکنند، مانند پاره ای از انجمن های اسلامی.

سه گرایش را می توان پس از پایان جنگ در میان نیروهای ناسیونال سنتی حاکم بر ایران برجسته کرد. نخست، گروه رادیکال ها، که همراهی ایشان با بازار و نهادهای نظامی و تندروان روحانی بسیار برجسته بود، دوم، گروه پراگماتیست ها، که با نهادهای نوین و سنتی بازرگانی داخلی و خارجی و گاه صنعتی و بخشی از سرمایه داری نوین مالی خویشاوندی داشت و سوم، گروه اصلاح طلبان، که با وجود همپیوندی با بازار، گرایش های بیشتری به سوی بورژوازی صنعتی ایران از خود بروز می داد.

در نظام پارلمانی و انتخاباتی خود-ویژه ی جمهوری اسلامی، کوشش هایی دیده می شد تا با الگوبرداری از دمکراسی بورژوازی کشورهای صنعتی، این سه گروه که به طور کلی به نظام ولایت فقیه پایبند بودند، در جامعه جا انداخته شوند و برای نمونه، نقشی مانند سوسیالیست ها و محافظه کاران و لیبرال ها در پاره ای از کشورهای اروپایی بازی کنند.

در کنار این چالش ها، ناظر شیوه های کم و بیش نوینی بودیم، گاه به تقلید از دمکراسی های باختری و گاه با بهره گیری از سنت های تاریخی: مانند ساختن تنورهای و اندیشه های انحرافی، تخدیر روانی، ایجاد دشواری در کار

نیروهای مخالف و نیز ایجاد چنددستگی و ترس و انفعال در میان نیروهای ناخرسند درون و کنار و بیرون "ولایت"، و سازمان ها و گروه های اپوزیسیون. این فرایند، چه در ایران و چه در خارج از کشور دیده می شود. از سوی دیگر، به گمان بسیار با هماهنگی و همکاری جمهوری اسلامی و انحصارهای بین المللی و بویژه کشورهای بازار مشترک اروپا (طرف بزرگ بازرگانی ایران و یکی از برندگان حکومت بازاریان در ایران)، در یک برش، شرایطی فراهم گردید تا رفت و آمد ایرانیان تبعیدی به ایران تسهیل گردد و در پیامد آن، از میزان فعالیت اپوزیسیون خارج از کشور کاسته شد.

گذشته از آن، نهادهای سنتی مانند حوزه ها و مسجدها و سازمان های روحانیت به مثابه گسترش دهنده ی اندیشه های خرافی و دینی و اجتماعی و سیاسی، در ساختار نوین از وزن سنگینی برخوردار گشتند، و در کنار دیگر نهادها، نقش رابط را میان زمامداران و مردم بازی نمودند.

با گذشت زمان از اهمیت نهادهای سنتی در روبنای جامعه نه تنها کاسته نشد، بلکه نقش شان افزوده گردید. کوشش های نوین رادیکال ها در گسترش خرافه گری را، پس از شکست اصلاح طلبان، می توان در این چارچوب ارزیابی کرد.

اگر در آغاز کار، در زمینه ی تاثیرگذاری پر باورها و اندیشه های توده ها، و نیز بهره گیری از شگردهای تبلیغاتی، گاه کامیابی هایی نصیب دستگاه زمامداری گردید، ولی در زمینه ایجاد زمینه های عینی برای ثبات و پایداری اجتماعی، مانند گسترش حمایت های اجتماعی و کاهش شکاف طبقاتی، کار چندانی صورت نگرفت. برای نمونه در زمینه ی تقسیم درآمدهای ملی، ایجاد اشتغال، پوشش بیمه های اجتماعی و بهبود امور بهداشتی، نه تنها پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی وضع بهتر نشد، بلکه در بیشتر پهنه ها دشواری ها و تنگناها گسترش یافت و وضع ایران در سنجش بین المللی و در رده بندی های رسمی جهانی بدتر گردید. داده های رسمی و دولتی پیرامون گسترش بیکاری و زندگی زیر مرز فقر و پیامدهای آن، مانند افزایش بیماری های روانی و اعتیاد، خودکشی ها و خودکشی ها بسیار گویا بوده و هستند.

بازتاب سیاست های خط امامی ها

داده های اقتصادی ژرفای نارسایی ها و پاره ای از انگیزه های ناخرسندی ها و بحران های اجتماعی را آشکار می کنند. واقعیت این است که علیرغم همه ی وعده های خط امامی ها، و با وجود افزایش درآمدهای نفتی، دستاوردهای پیش از انقلاب (علیرغم همه ی نقص های چشمگیرشان)، مانند رشد اقتصادی، سرمایه گذاری های صنعتی گسترده، ایجاد شمار زیاد واحدهای تولیدی نو، فراهم کردن بازار کار و اشتغال، افزایش درآمد ملی، رشد میانگین درآمد سرانه و غیره تکرار نشدند.

بویژه در بخش صنایع، با آهنگ پیش از سال 1357، مانند رشد فرآورده های صنعتی با میانگین سالانه ی 12.5 درصد، رشد موسسات صنعتی و کارگاه ها در مرز 100 درصد، افزایش شمار کارکنان صنعتی در رشته های صنعتی به میزان دو برابر، برای نمونه در درازای برنامه ی چهارم پنجساله ی توسعه و عمران شاه، روبرو نگردیدیم. در جمهوری اسلامی در طول ده ساله (و نه پنجساله) میان 1365 تا 1375، شمار کارکنان در بخش صنعت تنها رشدی برابر با 75 درصد داشت. بدین گونه، میانگین رشد سالانه ی کارکنان در موسسات صنعتی پیش از سال 1357 برابر با 20 درصد و در جمهوری اسلامی برابر با 7.5 درصد بود، هماتاً نزدیک به سه برابر کمتر، آن هم در حالی که جمعیت ایران با میانگین رشد بیشتری روبرو گشت.

در مورد رشد موسسات صنعتی، سرمایه گذاری در رشته های تولیدی، افزایش درآمد ملی و میانگین درآمد سرانه نیز، آمار در دسترس تصویر بهتری از دگرگونی های اقتصادی پس از سال 1357 عرضه نمی کنند. برای نمونه درآمد ملی میان سال های 1346 تا 1352 برابر با قیمت های ثابت، سالیانه رشدی برابر با 11.6 داشت، در صورتی که در فاصله ی ده ساله ی 1370 تا 1380 با رشد درآمد سالیانه ای برابر با 6.3 درصد روبرو بودیم، همانا 44 درصد کمتر از افزایش درآمدها پیش از سال 1357.

این تفاوت در زمینه ی میانگین درآمد سرانه بیشتر بازتاب یافت. در حالی که میانگین درآمد سرانه از 380 دلار در سال 1341، به 1274 دلار در سال 1353 فراروید، یا میانگین افزایش سالانه ای در مرز 27 درصد، میانگین افزایش درآمد سرانه به ریال میان سال های 1370 تا 1380 تنها در مرز 3.4 درصد بود. میانگین رشد سالانه ی درآمد سرانه به دلار اما سیر کاهشی داشت. چرا که نرخ ارز در بازار غیر رسمی از 1420 دلار در سال 1370 به 8008 دلار در سال 1380 رسید، همانا افزایشی نزدیک به 560 درصد. به عبارت دیگر نرخ ارز ایران در این درازای ده ساله با میانگین کاهشی برابر با 56 درصد سالانه روبرو بود که عملاً توان خرید شهروندان، به ویژه لایه ها و طبقات پایین و میانی را که بخش قابل توجهی از نیازهای خود را از بازار آزاد و وابسته به دلار خریداری می کردند، کاهش داد.

انگیزه های این رشد اقتصادی کند را می توان در عواملی مانند رشد بخش خدمات و بازرگانی انگلی-وارداتی، اقتصاد دولتی بی برنامه و نابسامان و سیاست های مالی تورم زا، جستجو کرد. در این میان باید به این واقعیت نیز توجه داشت که در فاصله سال های 1358 تا 1381 مجموعاً نزدیک به 360 میلیارد دلار درآمد نفت صادراتی یا

میانگینی سالانه نزدیک به 16 میلیارد دلار در اختیار جمهوری اسلامی بود، در حالی که درآمد نفتی ایران تا آغاز دهه ی پنجاه خورشیدی سالانه زیر 2 میلیارد دلار، و برای نمونه در سال 1967 تنها در مرز نیم میلیارد دلار قرار داشت. برآیند این نارسایی ها، تنگ شدن پایگاه توده ای دستگاه زمامداری و رشد روزافزون گرایش های سرکوب گرانه ی رژیم، در پاسخ به جنبش های اعتراضی بود.

پایینی ها از بالایی ها جدا می شوند

چگونگی پیوند میان بالا و پایین را می توان از چشم انداز سه برش زمانی، دقیق تر نگریند. در برش نخستین که سال های نخست زمامداری تا پایان جنگ را در بر می گرفت، علیرغم تمامی تنش های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، پیوند نسبتاً مطلوبی دیده می شد. دو عامل نقش ویژه در این پروسه بازی کردند. اول اینکه، رژیم تازه، از درون مبارزات توده های مردم بیرون آمده بود و هنوز بخش بزرگی از شرکت کنندگان در انقلاب در آرزوی برآورده شدن خواست های خود بودند، و بنابراین هنوز از آن پشتیبانی می کردند. عامل دوم، به جنگ ایران و عراق و وجود يك دشمن خارجی باز می گشت که حلقه ی مردم بر گرد رژیم ولایی را تنگ تر می کرد.

برش دوم، سال های پس از جنگ تا شکست جنبش اصلاح طلبی را می پوشاند. این دوران، مقطع برزخی رابطه میان بالا و پایین را به نمایش گذاشت. با پایان جنگ هنوز از دید بسیاری، امید به دگرگونی وجود داشت، اما نشانه های امیدوار کننده کم بودند. پس از سیاست درهای باز در دولت رفسنجانی که بهبودی جدی برای اقتصاد ایران و بویژه زندگی طبقات و قشرهای پایین اجتماعی به همراه نیاورد، نخستین ناآرامی های سیاسی- اجتماعی بدنه ی دستگاه زمامداری را به لرزه درآوردند. جنبش دوم خرداد در دهه ی هفتاد بازتاب این ناتوانی ها بود. این جنبش را می شود نقطه ی آغاز توان گیری دوباره ی ناسیونال-سنتی های اصلاح طلب ارزیابی کرد. اصلاح طلبان، ادامه دهنده و نمود تازه ی جریانی بودند، که پیشتر در پیکر گروه هایی چون نهضت آزادی خودنمایی می کردند. در دو دوره ی ریاست جمهوری نماینده ی اصلاح طلبان، اگر چه در زمینه های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی، و گاه اقتصادی، گام های کوچکی در جهت برآورده شدن خواست های لایه های میانی برداشته شد، ولی گرایش های سازشکارانه ی رهبران و بخشی از بدنه ی این حرکت، به بن بست روینایی جامعه ی ایران پایان نداد.

برش سوم که سال های پس از کنار رفتن اصلاح طلبان را در بر می گرفت، دوران جدایی همه سویه و گام به گام توده ها از دستگاه زمامداری، در کل آن بود. نشانه های این جدایی را می توان از سویی، در آینه ی گسترش اعتراض های مردمی در پهنای ژرفا، و از سوی دیگر، در شدت واکنش ارگان های نظامی و نیمه نظامی و پلیسی و امنیتی، و نیز کودتای "مخملی" در پیکر انتخابات ریاست جمهوری، نگریند.

کم باوری و یابی باوری توده ها

در پلیسی تر شدن فضای حاکم بر ایران و چگونگی واکنش دستگاه بوروکراتیک-نظامی و دین سالار، می توان عناصر تازه ای مشاهده کرد. اگر چه دستگاه زمامداری، از آغاز بر شیوه ای دین سالار استوار بود، ولی گذشته از برش های کوتاهی (از جمله در جنگ ایران و عراق)، از تدروی های بسیار لگام گسیخته ی مذهبی پرهیز می شد. انگیزه ی رشد روزافزون این گرایش ها را، می بایست در دگرگونی باورها و برخورد های توده ها جست و جو کرد. نشانه های روزافزونی از کم باوری و یا بی باوری مردم نسبت به مسائل دینی و حتی اسلام گریزی در جامعه دیده می شود که پاره ای از سران روحانی و غیرروحانی رژیم اسلامی به آن اعتراف می کنند، و همزمان، خواستار مبارزه با آن می شوند. بخشی از روحانیت، از پتانسیل تاریخی ضدروحانی-اسلامی ایرانیان آگاه است و جنبش گسترده ی ضد شیعه ی بایبگری در سده ی نوزده و جنبش بزرگ چپ در دهه ی 30 خورشیدی را فراموش نکرده است. گزارش خبرگزاری ها از ایران حکایت از آن دارند که در روزهای سوگواری اسلامی، مردم به نشانه ی اعتراض، از جمله در تهران، به عمد شهر را به مقصد سفرهای تفریحی بویژه به شمال ایران ترک می کنند تا نشان دهند که باورهای سنتی سران رژیم برای آنان بی ارزش است.

از سوی دیگر، در میان مردم بویژه جوانان، فرهنگ کشورهای باختری گسترش می یابد و در کنار آن، گرایش های ملی-تاریخی که در دو دهه ی نخست روی کار آمدن رژیم اسلامی، از وزن و اهمیت شان بسیار کاسته شده بود، دوباره در مرکز توجه مردم بویژه جوانان قرار می گیرد. بازتاب آن را می توان از جمله در آینه ی فروش کتاب های تاریخی و توجه به فرهنگ پیش از اسلام نگریند. از دیگر سو، موج گسترده ی مسافرت به آثار تاریخی پیش از اسلام برجسته شده و این امر حتی به شکوفایی نسبی توریسم داخلی انجامیده است. بر پایه گزارش خبرگزاری های ایران، در سال های گذشته مسافرت نوری، بیشتر شهرهای با آثار باستانی مربوط به گذشته های دور را ملاقات کرده اند تا مراکز دینی-اسلامی را.

اگر کاهش باورهای دینی میان مردم، گرایش به فرهنگ ملی-باستانی، و نیز روی آوردن به فرهنگ باختری، جلوه های گوناگون مبارزه ی خاموش توده ها با رژیم دین سالار را به نمایش گذارند، مبارزات سازمان یافته تر و پرشماتر و آشتی ناپذیرتر، چهره ی آشکار آن را بازتاب دادند. شمار اعتصاب ها و اعتراض های کارگری و

دانشجویی و زنان و معلمان در سال های گذشته رو به افزایش بود. بنا به گزارش خبرگزاری های رسمی ایران، تنها در درازای سه ماه، تعداد 25795 کارگر اخراج و یا تعلیق از کار شدند، شمار 25896 کارگر بیش از 2 تا 38 ماه حقوق دریافت نکردند و تعداد 12 اعتصاب و 47 گردهمایی مبارزاتی کارگری رخ داد. شمار واقعی اعتراضات اما بیش از آن چیزی بود که رسانه های مجاز ایران گزارش کردند.

در کنار آن، مبارزه ی اقوام ایرانی بر علیه سامانه ی اسلامی که پس از انقلاب بیشتر در کردستان دامنه داشت و برای مدتی فروکش کرد، دوباره خودنمایی می کند. نمونه های آن را در سال های گذشته می شد در کردستان و بلوچستان و فارس و خوزستان و آذربایجان و سیستان مشاهده کرد. این واکنش ها گاهی به درگیری های مسلحانه نیز کشانده شد.

واکنش دستگاه زمامداری، گسترش هر چه بیشتر نظامی گری بود. بنا به داده های نهاد های بین المللی حقوق بشر، شمار دستگیر شدگان و اعدام شدگان رو به افزایش جدی بود. در دانشگاه ها که سنت های مبارزاتی کهنسال دارند، علیرغم "انقلاب فرهنگی" در سال های نخست رژیم اسلامی، و کوشش برای کنترل دانشجویان، موج اعتراض های نوین، چنان بالا گرفته که کار به دستگیری و اخراج دانشجویان و نیز کشتار آنان کشیده است. تشکیل ارگان های نظامی تازه برای مبارزه با دگراندیشان، زیر نام های گوناگون، نشانه های تازه ای از بن بست های دستگاه بازاری و بوروکراتیک نظامی را آشکار می کنند.

از سوی دیگر، شمار نظامیان بویژه پاسداران در ترکیب ارگانهای زمامداری رو به افزایش گذاشته است. در دولت پس از اصلاح طلبان، چندین وزیر سوابق کم و بیش نظامی داشتند. در گزینش نمایندگان مجلس و ارگانهای مردمی نیز فشارها افزایش یافته است.

بدین گونه می توان نشانه های آشکاری در روند تنگ تر شدن پایگاه توده ای دستگاه زمامداری، و فرارویی اعتراض های خاموش به مبارزات رو در رو و تند، ملاحظه کرد. این مبارزات هنوز فاقد سازمان بایسته اند و کم و بیش خصلتی خودجوش دارند.

اپوزیسیون و دشواری های راه

علیرغم گسترش اعتراض های توده ای، در میان اپوزیسیون حرکت ها هنوز کمندند. پس از پایان جنگ، در میان نیروهای بیرون از دستگاه زمامداری و اپوزیسیون، به طور کلی با همان گرایش های پیشین، تنها با دگرگونی هایی روبرو شدیم.

دیدگاه بخش بزرگی از ناسیونال-پادشاهی ها و ناسیونال-لیبرال های مشروطه و جمهوری خواه، به نظرات اصلاح طلبان ناسیونال-سنتی در درون و پیرامون حاکمیت جمهوری اسلامی نزدیک بوده و هست. ریشه های این همسویی را می توان در پیوندهای ژرف اقتصادی میان بورژوازی مالی-بازرگانی داخل و خارج از ایران جست و جو کرد. اگرچه از میزان سرمایه گذاری بورژوازی ایران در خارج و از مقیاس سرمایه گذاری های سرمایه داران ایرانی خارج از کشور در ایران، داده های روشنی در دست نیست، ولی بر پایه ی در هم آمیزی سرمایه های کلان ایرانیان مقیم داخل و خارج در کشورهای جنوبی خلیج فارس، می توان با دامنه ی آنها تا حدودی آشنا شد.

گرایش های سازشکارانه و واپس گرایانه ی بخش بزرگی از بورژوازی و خرده بورژوازی ایران، چه در ایران و چه در خارج از کشور، آینه ای از این خاستگاه اقتصادی است. بیهوده نیست که بخشی از این نیروها که در "اپوزیسیون" قرار دارند، علیرغم امکانات مالی تبلیغاتی گسترده، از بهره گیری از نیروی مردم برای کنار زدن رژیم ولایت فقیه، آشکار و پنهان، خودداری می کنند (همانند اصلاح طلبان درون و پیرامون حاکمیت). بیشتر کوشش این نیروها ایجاد دگرگونی کنترل شده از بالا با شرکت مشروط و مقطعی مردم، و پرهیز از ژرفش جنبش است: همانند پاره ای از کشورهای امریکای لاتین (مانند شیلی) و اروپای خاوری (مانند اوکراین).

رویدادهای انقلاب مشروطه و دهه ی سی و آغاز انقلاب بهمن، به سرمایه داری ایران آموخته است که پتانسیل های ضداستعماری و دموکراتیک و دادخواهانه ی توده ها و شخصیت ها و گروه ها و سازمان های نزدیک به آنان، به دشواری مهارشدنی است.

آن چه که به دشواری در اتخاذ راه های قاطع و اثربخش، و رهایی از سیاست های سازش کارانه می افزاید، با نقش انحصارهای بین المللی در پیوند است. به ویژه در بستر جهانی شدن اقتصاد و لیبرالیسم نو، رشته های گوناگونی منافع بورژوازی بزرگ مالی-بازرگانی را، چه در درون و چه در بیرون ایران، با منافع سرمایه های جهانی به هم گره می زنند. بخش بزرگی از بازرگانان ایرانی رابط و واسطه ای هستند میان انحصارهای بزرگ سرمایه داری و اقتصاد به طور عمده مصرفی بخش دولتی و نیمه دولتی و خصوصی ایران. بدین گونه، زندگی اقتصادی این بخش از سرمایه داری، با منافع این انحصارها در هم آمیخته است. اگر در دوران شاه بخشی از بورژوازی ناسیونال-سنتی و بویژه بازار ایران، از آن جا که زیر فشار اقتصادی بورژوازی مالی-صنعتی رژیم شاه بود، قسمت بزرگی از نیازهای مالی و سازمانی جنبش اسلامی و ضدشاه را تامین می کرد، در این دوره، گروه انبوهی از سرمایه داران کشور، بنابر همین ساختار انگلی و واسطه گری و پیوستگی نابرابرانه با انحصارهای بزرگ جهانی، گرایشی جدی

برای در پیش گرفتن سیاست های غیر سازشکارانه و همراهی با توده های ناخرسند و پرجوش و خروش ایران، از خود نشان نمی دهند.

از آن جا که دگرگونی های اقتصادی-اجتماعی ایران، از يك سو، هنوز در چارچوب انقلاب ملي-دمکراتیکی که جنبش مشروطه آغازگر آن بود، قرار داشته و هنوز هم پس از گذشت نزدیک به يك صد سال به آماج خود در هر دو زمینه (ملي و دمکراتیک) دست نیافته، و از سوی دیگر، عناصر دادخواهانه ی پیامد انقلاب بهمن نیز در آن تقویت شده اند، می توان گمان برد که ادامه این نوع گرایش های سازشکارانه ی بورژوازی ایران، به رادیکال تر شدن جنبش مردمی بیانجامد، و دگرگونی های بعدی را به سود طبقات و لایه های پائین اجتماعی هاشور بزند. این امر وابسته است به توان گیری بیشتر نیروهای دمکرات و پیشرو در درون ایران.

گذشته از طیف های گوناگون بورژوازی و خرده بورژوازی خارج و داخل کشور، در بخش بزرگی از جریان های دمکرات و چپ گرای ایران نیز کم و بیش همین گرایش های انفعالی برجسته است. دمکرات ها و چپ گرایان، به طور عمده در خارج از کشور فعال هستند و گویا توان سازمانی آنان در ایران محدود می نماید. اگر در انقلاب بهمن، گروهی از اپوزیسیون چپ در خارج از کشور که زیر نام کنفدراسیون دانشجویان فعالیت می کرد، در روند رویدادهای پس از سرنگونی شاه تأثیری نگذاشت، می توان گمان برد که در صورت ادامه ی گرایش های سازشکارانه ی دمکرات ها و چپ گرایان در خارج از کشور، در آینده، سرنوشت کنفدراسیون پیشین در انتظارشان باشد.

دشواری بخش بزرگی از آنان، نه تنها گرایش های سازشکارانه، بلکه نبود رابطه ی ارگانیک و سازمانی با درون ایران است. به همین دلیل، تأثیر گذاری آنان بر رویدادهای درون کشور، و نیز تأثیر پذیری شان، هنوز نامطلوب می نماید. از سوی دیگر، پلاتفرم روشن و منطبق بر نیازهای کنونی جامعه ی ایران، و در مسیر گسترش دیدگاه ها و ایدئولوژی های جنبش دمکراتیک و مردمی، یا موجود نیست، یا نارساست. بنابراین در عمل، هنوز بخشی از پهنه ی مبارزه ی سازمانی و ایدئولوژیک، از یک سو، به طیفی از نیروهای واپسگرای اسلامی، و از سوی دیگر، به جریان های جدایی خواه و تندرو سپرده شده است. با این وجود، بخش بزرگی از این خلأ را، توده ها با رویکردهای مبتکرانه ی خویش، در عمل پر کرده اند و به جنبش، درون-مایه ای دمکراتیک بخشیده اند. بی گمان رویکردهای روشن تر اپوزیسیون ملی، گرایش های دمکراتیک را ژرفا خواهد بخشید و پهنه ی عمل برای نیروهای سنتی را تنگ تر خواهد کرد.

در صورت دگرگونی جدی در رویکردهای نیروهای ملی و دمکرات، و همراهی بیشتر آنان با توده ها، و نیز روی آوری به فعالیت های گسترده تر و فداکارانه تر سازمانی و سیاسی و اجتماعی مستقل و همه سویه، علیرغم شرایط دشوار در داخل کشور، می توان امیدوار بود که جنبش در راه، باز هم بیشتر دمکراتیزه شود، و با گسترش نفوذ این نیروها، پاره ای از خواست های انقلاب بهمن در راستای منافع طبقه ها و لایه های زحمت کش جامعه پیاده شوند. توان گیری نیروهای غیرسنتی ملی و دمکرات، هم چنین نشانه ایست از "آغاز عصر خرد" و پایان عصر "خرافه" در روند نوزایی و نوسازی کشور.

علت اساسی تأثیرگذاری کم و بیش ژرف نیروهای دمکرات در روند رویدادهای آغاز انقلاب (پیش از شبیخون "خط امامی ها")، کوشش ها و فداکاری های خستگی ناپذیر و همه سویه و مستقل آنان، علیرغم اشتباه های خود، در دوران پیش از انقلاب بود. دامنه ی تأثیرگذاری نیروهای دمکرات و غیرسنتی در رویدادهای آینده ی ایران نیز وابسته به همین عامل ها خواهد بود.

توده ها پیشتاز می شوند

گذشته از گرایش های سازشکارانه ای که بر محور جریان اصلاح طلبی و "دگرگونی از بالا" شکل گرفته اند، نشانه هایی از سمت گیری های دمکراتیک و قاطع خودنمایی می کنند، چه در داخل و چه در خارج از کشور. بخشی از طیف های گوناگون اجتماعی با آموزش از شکست اصلاحات و ارزیابی کم و بیش روشن از دلایل بن بست کنونی، به جای کوشش برای ایجاد دگرگونی از بالا، به سوی توده ها کشیده شده اند. نمونه های این سمت گیری ها را می توان در حرکت های نوین دانشجویی و جنبش زنان و کارگران ملاحظه کرد.

در کنار این گرایش های توده ای، پاره ای از واکنش های تند اجتماعی که در جامعه ی جنبش های منطقه ای و گاه تا مرز جدایی طلبی جلوه می کنند نیز، مشاهده می شود. گذشته از نوع باورها و اندیشه ها و عملکردها و بازتاب های آنان، می توان گفت که انگیزه ی پایه ای پیدایش این ناآرامی ها، بیشتر دشواری های اقتصادی مانند بیکاری، نداری، محرومیت و شکاف ژرف طبقاتی است.

به گونه فشرده می توان گفت با وجود گرایش های سازشکارانه در بخش بزرگی از بورژوازی سنتی و لیبرال و پادشاهی ایران، که به ویژه ریشه های اقتصادی دارند و بیشتر به پاره ای از آنها پرداخته شد، نمونه های روشن و غیر قابل انکاری از اوج گرفتن امواج واکنش های سیاسی و اجتماعی سازمان یافته و سازمان نیافته چه در پهنه های سازنده مانند جنبش سندیکایی و دانشجویی و زنان، و چه در بسترهای افراطی مانند ستیزه جویی های جدایی خواهانه، روز به روز در حال خودنمایی است.

این ها نشانه هایی هستند از بن بست های دستگاه دین سالار و بازاری-نظامی جمهوری اسلامی و پیدایی شکاف های ژرف در آن.

این کنکاش را با سروده ای از مهدی اخوان ثالث به پایان می بریم، تا شاید "فرزندان" سرزمین مان، در روند نوزایی کشور، با بهره گیری از خرد "نیاکان مان"، "غباری" تاریخی را نیز از "پوستین" این "سالخورد جاودان مانند"، بزایند.

پوستینی کهنه دارم من
یادگار از روزگاران غبارآلود
ماتده میراث از نیاکاتم مرا این روزگار آلود.

های فرزندم!
بشنو و هشدار!
بعد من این سالخورد جاودان مانند
با برو دوش تو دارد کار.

behroozarman@yahoo.com
www.b-arman.com